



دستگیر نایل

# سیمای ظهوری، در دیوان اشعار او



( مجموعه اشعار ) عنوان کتاب شعر است ، از شاعر ، نویسنده ، پژوهشگر و سیاست مدار کشور ، و دوست دیرین من ، جناب ظهور الله ظهوری که در مطبعة حبيب الله حسيب در کابل با قطع و صحافت زیبا و رنگی و پشتی منقش و شاعرانه در سال روان به زیور چاپ آراسته گردیده است. این کتاب شعر را این روز ها بدست آوردم ، خواندم و لذت بردم. من ، ظهوری را از دهه چهل بدینسو می شناسم و با شعر هایش از طریق مجله های ( هنر ) و ( عرفان ) آشنا شدم. ظهوری ، مرد سیاست ، مبارز نستوه و سختکوش بود و شعر هم می سرود و پیام شعر های آن سالهایش ، ما یه های مبارزه جویی و روشنفکرانه داشت. اما این کتاب ، اولین بار است که دریچه ی خیالات و اندیشه های شاعرانه اش را به روی خواننده گانش باز میکند و به دنیای تصویر سازی های هنری و آفرینشی اش میکشاند.

برخی ها را باور بر اینست که شعر رزمی ، حماسی و اید یو لوژیک، از اصالت هنر شعر میکاهد و تجربه های هنر مندانه را که با احساس و عاطفه و درک انسان از زنده گی رابطه دارد، کم اهمیت میسازد. مگر آیا رزمنامه های بزرگ زبان فارسی، مایه های هنری ندارند و هنرمندانه سروده نشده اند؟ گفتیم که ظهوری ، مرد مبارزه ، اهل سیاست و از یاران نزدیک، همزنجیر و از پیروان همیشه در سنگر زنده یاد ظاهر بدخشی است و مسلماً سروده ها یش نیز روح حماسی دارند. همچنان که سروده های بسیاری از شاعران همعصر او که چه در مهاجرت و چه در دوران مقاومت علیه تجاوز بیگانه سروده شده اند، رنگ و بوی حماسی دارند. فراموش نکنیم که هر شعاری، شعر نیست. زنده باد و مرده باد گفتن ها و تکفیر کردن این مستبد و آن خونخوار و به دار بستن این ویا آن نظام سیاسی هم نمیتواند شعر باشد. شعر های حماسی ظهوری، نه تنها اصالت هنری دارند؛ بل، بار حماسه مردمش را نیز بر دوش زخمی خویش، حمل میکنند. در شعر ( دفتر تقدیر ) او میخوانیم:

زخون سرخ، توفان ساز و استبداد، ویران کن

به چنگ شیر مردی، خانه بیداد، ویران کن

زنو، راه دیگر برگیر و رسم نو، پدید آور

به دستت هرچه گر از کهنه می افتاد، ویران کن

این غزل، از سروده های روزگار جوانی ظهوری است که شور و شوق سیاست بر سر داشت و جز اندیشه در پاره آزادی و خوشبختی مردمش به چیز دیگری نمی اندیشید. آری در همان سالهایی که نهضت دموکراسی و جنبش های راست و چپ، پامیدان گذاشته بودند و علیه استبداد سلطنتی و ارتجاع، می رزمیدند. در دهه هشتاد میلادی که تنور رقابت های شرق و غرب گرم بود و آتش جنگ سرد در کشورما شعله میکشید، کار برد اصطلاحاتی مانند: کار گر، رنجبر، پتک، داس و زحمتکش فیودالیزم و امپریالیسم، جهاد، خون، تکبیر، شهادت، مقاومت و... در آثار بدیعی راه یافته بود. یادم هست که یک شاعر همین دوران که مسوولیت گرداننده گی یکی از نشریه های معتبر را هم بعهده داشت؛ شعر انقلابی ای!! در تنور زمان پخت و نشر کرد که چند بند آن احتما لا چنین بود:

نابود باد فیودالیزم!

زنده باد طبقه ی کارگر!

مرگ بر امپریالیسم!

زنده باد سوسیالیسم!

به راستی میشود این شعارها و دشنام نامه ها را هم شعر گفت؟ که هرگز نه. البته این شاعر تنها نبود که این شعارهای سرخ را بنام شعر مینوشت و دریغا که شعر در یک چنین روزگاری، بدست بسیاری اید یولوژی زده ها، اسیر مانده بود. ظهوری نیز شبه این شعار گونه را در قطعه ( وصف وارسا ) دارد که میگوید:

در انقلاب، جنبش خلق است پایدار پیروز باد جنبش این خلق قهرمان

و غزل ( ندای خلق ) نیز شعری است اید یولوژیک که در زیر تاثیر همان فضای حاکم اید یولوژی ها سروده شده است.

میدود بر چهره استاره گانش، نور سرخ آتش سوزنده ی دامان گردون میشود

می بر اید انقلاب مردمی چون اژدها از هجومش یکقلم کشور، دیگر گون میشود

و اما در این قطعه شعر زیبا، به همزنجیر و دوست خود صدا می زند که با هم یکی شوند چرا که خفاشان شب پرست، راه عبور از جاده های هموار زنده گی را به روی شان بسته اند.:

بیا با من در این پیکار، چون زنجیر پیمان کن

به رزم دشمن دیرینه، عزم شیر مردان کن

هما و اشو، ستیز آور، بلرزان و پریشان کن

به میدان نبرد خلق، بی باکانه، جولان کن

نوای زنده گی سر کن، به امید سحر گاهان

طلسم یأس را بشکن، که یا بد تیره گی پا یان

در سوگ یک چریک زخمی بیدار که در تخار به شهادت رسیده است، سروده ای زیر عنوان ( عقاب ) دارد که درد انگیز و داغ افزین است :

تو از ساله ی خورشیدی،

و از تبار کدامین فروغ آتشرآ ؟

چریک دژ شکن سر سپرده بیباک

عقاب تیز پر قله های پیروزی

پیام آتشرآ، به قلب جنگل شب، بردی!

شهادت زنده یاد بدخشی، و یاران نزدیک او بدست دژ خیمان امین، ظهوری را که سالها هم‌رزم و هم‌صدا و یار نزدیکش بود، اندوهگین میکند و در سوگ او مینویسد:

تو را دیدم که جانت آتشین فریاد

رها در اوج، با آن قامت بالا تر از خورشید،

سرود آتشین رزم، میخواندی

وگورستان، ستیغ سرکش عصیان

به اوج بیکران، تا دهشت فریاد

( جاده غروب) برای مسافران گمگشته راه و آنها بیکه منتظر تیر باران های سپیده دم اند، سروده شده است. اما شاعر، امیدش را از دست نمیدهد و توصیه میکند که هنوز راه در پیش است و نقش قدم های کاروان، برجاست و رهگذران دیگری هم در راه و خورشید، باز هم میتابد:

تو ای مسافر گمگشته راشهر رویا ها

زکوره راه اگر پا کشیده اند تو را

هنوز نقش قدمهای کاروان، بر جاست

وسیل رهگذران تازه پای اندر راه ست

تو دل منه از دست و پامکش از کار

شفق دریچه یک شهر آفتاب شود

و کوراه نماند تهی زگرد سفر

که راه دور ولی راه شهر رویاهاست

زیبا ترین شعر در این مجموعه، (مام وطن) را یافتم که درد و داغ وطن را، در سینه پنهان دارد که در بیتی از آن میگوید:

بر خاک ما ستمزده گان، وحشت است و مرگ

دیربست رهنما و سپهدار، آتش است

ترکیب های تازه و بدیع چون (خرمن روی)، (حریر عید)، (غم نیم خفته)، (قامت یخچالها)، (گل الماسی) شاید تازه ترین ترکیب ها و ساختار های استعاری باشند که من در این مجموعه خوانده ام.

در حریر عید امروز، حسن شعله می کارد غرق لاله میگردد، گوشه های دا مانت

غزلی به نام (هدیه عشق)

ستاره های پریشان شامگاه سیاه چو اشک های غم نیم خفته را ماند (فروغ شمع)

شکست، قامت یخچال ها، به کوهستان هزار چشمه ی توفنده در گداز آمد (کوچه باغ)

گل الماسی لبخند، بر باغ دلم بنشان سکوت سینه ام، بشکن (از قطعه چلچراغ)

از کاربرد قافیه های (رفته، خفته، خسته و غنچه) در غزل (فروغ شمع) بنظر میرسد که ظهوری مقید به تنگنای قافیه نست و خود را از بند تعلق و سنت ها آزاد کرده و سیل ذهنش، بنیاد قافیه و مغلطه را برده است. (اشک خراسان) قصیده ایست دلنشین و ناب با سبک و شیوه ی منوچهری و فرخی که حکایت از باغ و بهار، طبیعت و زیبایی وطن و هجوم ایلغار و سیطره ی کور دلان شب پرست، دکانداران دینی، و فرهنگ ستیزان کینه جو دارد. چند بیت از این قصیده ی بلند را با هم میخوانیم: در تشبیب:

موج شگوفه بر سر هر شاخه در شکوه

آتش گرفته دشت شقایق ز آفتاب

دخت سحر در اطلس سیمین فروغبخش

عطر ستاره می وزد از چشمه های آب

و با گریز ماهرانه که میگوید:

بس شاخه ها شگفت به گلزار این جهان نشگفت غنچه های دلم جز در اضطراب

دوران گذشت و آتش پیکار، تیره شد موج صفوف رزمگران یافت، انشعاب

گر سیوز او فتاد ز گاه و، فرار کرد اهریمن سیاه بزد طبل کامیاب

پیروز گشت نعره ی تکبیر دین حق      اما نشد که صلح شود، بر رة صواب

یارب سیاه گشت ززدان، درفش دین      اسلام، تیره تر شده و شرع، بی کتاب

شعر ( سرودی بر بلندای پامیر) نیز از بهترین های این مجموعه است. که از حال و هوای وطن ، تاریخ دیروز و سرشت و سر نوشت غمبار امروزش حکایت دارد. یک بند از این شعر بلند را با هم میخوانیم:  
سبزینه پوش من !

پروان تاکزار تو آتش گرفته است

بر کوچه باغهای کپیسا، سرود نیست

دیگر به لاله زار شمالی، چه مانده است؟

زاستالفت بجز شبّه گرد و دود، نیست

ظهوری در انواع فرم شعر، طبع آزمایی کرده است. مانند غزل، قصیده، ترکیب بند، چهار پاره، دوبیتی، و شعر های آزاد نیمایی. به نظر می رسد که او، بیشتر شعر نیمایی می سراید و در این مجموعه شعری نیز، اکثر شعر ها، در اوزان نیمایی است. چنین به نظر میرسد که ظهوری حالا عاشق است ، عاشق همه چیز، و تمام پدیده ها و اشیا را از منظر عشق نگاه میکند ؛ چرا که عشق، همه آرمانها را در گنج سینه اش پنهان دارد . از یک چهار پاره او بنام (کبوتر سرگردان) یک بند را انتخاب کرده ام:

من، در بهار عشق تو، میسوزم      چون تکدرخت تشنه تو فان ها

اما تو ای کبوتر سرگردان      تا چند در سراغ بیابان ها

و عاشقانه ترین شعر ظهوری در وزن آزاد ( عطر هوس ) است که میگوید:

حریر پیکرت را، صبح می شوید

ومی ریزد تنت در چشمه خورشید

شفق از آبشار گیسوانت می بر ارد سر

سحر گم میشود در عطر اندامت

این مجموعه شعری ۶۷ صفحه ای کوچک، اما پر از احساس و عاطفه ، با رنگ و بوی عشق و امید ، شور و مستی و جنون ، صد چمن گل، صد نیستان ناله و صد خمخانه می دارد که خواند نش به آدم لطف، ذوق، مستی، شور و جنون میبخشد و شمیم نش، عطر دلا ویز نسترن های بهاران را دارد. برای شاعر بلند پرواز و تصویر گر، آفریده های نغز و دلنشین تر از این میخواهم.

———— ( مارچ ۲۰۱۰ لندن )